

چکاچاک شمشیر رایان کروکر چرا به صدا می آید

رایان کروکر، سفیر ایالات متحده آمریکا در افغانستان ضمن مصاحبه ای با آژانس رویتر در آستانه دهمین سالگرد حادثه تروریستی یازدهم سپتمبر در ایالات متحده آمریکا، ظاهراً برخلاف انتظار از ادامه جنگ علیه طالبان سخن به میان آورده است. اینکه چرا کروکر چنین اظهاراتی کرده است، دلایل مختلفی می توانند در کار باشند.

رایان کروکر در مورد طالبان گفته است: «اینها خشن و مصمم اند و ما باید به جنگ ادامه بدهیم... بدون تکمیل کردن ماموریت مان، طالبان بر خواهند گشت.»

برای دانستن معنای بلند کردن این چکاچاک شمشیر توسط رایان کروکر، موضوع را می توان از زوایای مختلفی ارزیابی کرد. در این مختصر کوشیده می شود از همین راه به هدف نزدیکتر شویم.

این برای آنست که جنگ ضد ترور و ستراتیژی " ضد شورشگری " که در افغانستان پیاده می شود، از چنان انعطاف پذیری *flexibilität* باورنکردنی و جنگهای اطلاعاتی و تبلیغاتی سرشار است که به سهولت نمی توان به یک نتیجه گیری بالنسبه درستی دست یافت که در پس پرده حرفهای مقامات چه پنهان است. در این جا ما چند چهارچوب تحلیلی را انتخاب کرده و بعداً مختصراً مواضع ایالات متحده آمریکا را در قبال طالبان و جنگ افغانستان مطابق به قانونمندیهای آن مورد ارزیابی قرار می دهیم.

1- مواضع متعارف در مورد روند جنگ آمریکا در افغانستان

2- اظهارات متناقض در مورد موفقیت استراتژی اوپاما

3- مشی ها یا پالیسیهای رقیب در درون دستگاه قدرت ایالات متحده آمریکا

4- تحلیل‌های جیوستراتژیکی و جیوپولتیکی

1- مواضع متعارف در مورد جنگ امریکا در افغانستان،

آژانس معتبر اطلاعات فروشی و تحلیل‌های جیوپولتیکی و جیوستراتژیکی " ستراتفور STRATFOR " که در مورد آینده قضایای مهم جهانی نیز پیش بینی می کند، به تاریخ 6 ماه سپتمبر ضمن تحلیلی زیر عنوان " یازدهم سپتمبر و جنگ موفقیت آمیز " در مورد موقعیت ایالات متحده امریکا پس از ده سال جنگ در افغانستان چنین می نویسد:

«نخستین هدف تهاجم به افغانستان، از کمینگاه بیرون آوردن القاعده و سرنگون ساختن حکومتی که از القاعده حمایت می کرد و شکست دادن طالبان بود. دو هدف اولیه به زودی به دست آمدند. هدف سوم یعنی شکست دادن طالبان تا به امروز به حقیقت نپیوسته است و نه امکان دارد که ایالات متحده امریکا هرگز به آن قادر گردد. قدرتهای دیگر هم کوشیده اند افغانستان را مقهور شان قرار دهند، اما شمار کمی موفق گردیده اند. طالبان از موقعیت بهینه ای در میدانی که می جنگند برخوردار اند. آنها از استخبارات زبردستی برخوردار اند، آنها در نهاد های حکومتی به شمول اردوی افغانستان نفوذ کرده اند و می توانند آنها را واژگون سازند. طالبان به طور ضمنی از حمایت عناصری در قدرت بزرگ منطقه یعنی پاکستان برخوردار اند... ایالات متحده امریکا کدام بندری برای اکمالات نظامی اش به جز آن بندری که توسط پاکستان کنترل می شود ندارد. راههای اکمالاتی از طریق سایر کشورها پیچیده و دشوار می باشند».

«از جاتب دیگر طالبان نمی توانند ایالات متحده امریکا را که می تواند برای مدت نامعلومی در افغانستان بماند، شکست بدهند. اما ماموریت بزرگ ایالات متحده امریکا در افغانستان تحقق یافته است. از سال 2002 بدینسو القاعده افغانستان را به حیث پایگاه اولیه اش مورد استفاده قرار نداده است. بنابه گفته ایالات متحده امریکا، القاعده در پاکستان ناتوان شده است. طالبان که بخش بزرگ آن محصول افغانستان اند، کدام بلندپروازی بین المللی ندارند. القاعده مرکز فعالیت‌هایش را در جاهای دیگر مانند یمن و سومالیا برده است».

«با توجه به گفته های بالا، تداوم جنگ در افغانستان نمی تواند به القاعده ارتباط داشته باشد. می توان گفت دلیل جنگ در افغانستان جلوگیری از برگشت القاعده به افغانستان است. اما در حقیقت القاعده ضرورت به برگشت در افغانستان ندارد، القاعده در افغانستان نمی تواند خطر ناکتر از پایگاه هایی باشد که در جاهای دیگر دنیا دارد».

«در جنگها و به ویژه در جنگهای ضد شورشگری، ماموریت به آهستگی بالا می گیرد. این ماموریت اکنون در افغانستان تغییر جامعه افغانستان به یک جامعه دموکراتیک است که دیگر مطابق به معیارهای امریکایی دچار فساد مالی و اداری نباشد، و بتواند در برابر طالبان از خود دفاع کند. به نظر نمی رسد که با توجه به نسبی بودن نیروها و منافع، چنین هدفی در افغانستان برآورده شدنی باشد.»

«بنابراین، این جنگ تا زمانی ادامه می یابد که ایالات متحده بخواهد بدان پایان بدهد و یا در کابل کدام تکامل سیاسی ای به وجود آید که حکومت به ما دستور خارج شدن بدهد. نکته قابل توجه این است که هدف از محتوای اصلی اش تهی شده است و قابل وصول نیست. برعکس سایر جنگها، جنگ ضد شورشگری نادراً به موفقیت انجامیده است. این جنگها هنگامی پایان می یابند که نیروهای خارجی تصمیم به بیرون رفتن بگیرند.»

این تحلیل که به دیدگاه های پاکستان شباهت دارد، پاره ای از واقعیات را نیز مورد اشارت قرار داده است. این واقعیات از این قراراند:

الف، امریکا طالبان را شکست نداده است. آنها نیز نمی توانند امریکا را شکست بدهند.

ب، بیرون رفتن امریکاییان از افغانستان مربوط به خود امریکا و یا انکشاف سیاسی ای است که از درون افغانستان به وجود آید.

ج، امریکا برای اکمالات نظامی اش به پاکستان وابسته است.

د، در این جنگ نیز مانند سایر جنگهای ضد شورشگری، پیروزی امریکا امر تضمین شده ای نیست.

بر مبنای این تحلیل تاکید رایان کروگر برای شکست دادن طالبان چندان موفقیت آمیز به نظر نمی رسد.

2- اظهارات متناقض در مورد موفقیت ستراتژی اوپاما

مقامات ارشد نظامی و غیرنظامی ایالات متحده امریکا و همچنان برخی از مقامات افغانستان پس از اعزام سی هزار نیروی تقویتی امریکا به افغانستان مدعی شده اند که طالبان در جنوب افغانستان بسیار تضعیف شده اند. بسیاری از آنها گفته اند که علت روی آوردن طالبان به عملیات تروریستی به

سبک کماندویی همان ضعفی است که دیگر نمی توانند به صورت جبهه یی بجنگند و از مناطق متصرفه شان دفاع کنند. مشاهدات در ساحه نیز نشان می دهند که دیگر طالبان مانند سه سال پیش رسماً حاکمیت بسیار ولایات و ولسوالیها را در جنوب افغانستان در دست ندارند. جنرال دیوید پتریوس فرمانده پیشین نیروهای ائتلاف در افغانستان و رئیس کنونی دستگاه استخبارات مرکزی ایالات متحده امریکا (سی آی ای) که در حقیقت این ستراتژی اوباما با پیروی از ستراتژی مطروحه او در عراق انتخاب شده بود، بارها از موفقیت دم زده است. بر مبنای همین ستراتژی بود که اوباما اعلام کرد تا تابستان سال 2012 سی هزار تن سرباز آن کشور را از افغانستان بیرون می کشد و تا پایان سال 2014 نیروهای رزمی امریکایی را از افغانستان خارج می کند. اما طوبی ذکرایا، خبرنگار رویترز به تاریخ ششم ماه سپتمبر امسال گزارش می دهد که: «سی آی ای به تازگی یک ارزیابی به روز شده از تحلیل منطقه در افغانستان را تکمیل کرده است که هنوز در جمله اسناد طبقه بندی شده می باشد. دیوید اگناتیوس یکی از نویسندگان دائمی روزنامه واشنگتن پست از قول یک مقام نظامی گفته است که در این سند واژه "درجاذگی" به کار رفته است. این بدان معنا است که این سند در تایید ادعاهای مقامات نظامی امریکایی در رابطه با جنگ افغانستان نیست که مدعی است قدرت تحرک و نیرومندی طالبان عقب زده شده هست.»

هرگاه ادعای موفقیت ستراتژی اوباما صحت داشته باشد و طالبان بسیار ناتوان شده باشند، ادامه یک مقدار فشار نظامی بیشتر توام با تدابیر سیاسی که شاید هم از سهیم شدن در حکومت تا سطح تجزیه بالفعل (دی فاکتو) افغانستان می رسید، می توانست نوعی تامین سومین هدف جنگ امریکا در افغانستان یعنی شکست قسمی طالبان را در پی داشته باشد. هرگاه "درجاذگی" حقیقت داشته باشد، در آنصورت امریکا نیازمند تشدید فشارهای نظامی در شرایطی است که می خواهد بخش اعظم نیروهایش را از افغانستان تا اواخر سال 2014 بیرون بکشد. کاهش نفرات جنگی امریکا مادامی که نیاز به ادامه فشارهای نظامی علیه طالبان است، بدون تردید مستلزم تغییراتی در نحوه جنگیدن به ترتیبی است که به نیروی بشری کمتر نیاز باشد. در اینجا نه تنها جنگ ادامه می یابد بلکه نحوه جنگ علیه طالبان نیز لزوماً باید تغییر بخورد.

3- مشی ها یا پالیسیهای رقیب در درون دستگاه قدرت ایالات متحده امریکا،

مسئله ای که در ارزیابی اظهارات رایان کروکر در مورد ادامه جنگ با طالبان باید مدنظر گرفت عبارت از آن نقاط نظر، پالیسیها و حتا بلند پروازیهایی می باشد که نهاد های مختلف قدرت در ایالات متحده امریکا مانند ریاست جمهوری، پنتاگون یا وزارت دفاع و "سی آی ای" هر یک به نوبه خود می خواهند در افغانستان پیاده کنند.

به تاریخ ششم ماه سپتمبر خبرگزاری رویترز باتوجه به تازه ترین گزارش "موسسه بین المللی برای تحقیقات ستراتژیک" (IIS) می نویسد که مشکلات اقتصادی غربیها شک و تردیدهایی در مورد رهبری به وجود آورده است. در این گزارش گفته می شود که امریکا دیگر تمایلی به عملیات نظامی بزرگ که رهبری آن را خودش داشته باشد، ندارد. بر مبنای همین اصل موسسه نامبرده معتقد است

که در نتیجه طرز برخورد او با ما به افغانستان « فروکاستن بلند پروازیهای ستراتیژی ضد شورشگری، بیرون کشیدن نیروها و اولویت قایل شدن به راه حل سیاسی می باشد که این خود علامتی است برای پایان دادن به یک دهه سیاست مداخله گرانه ایالات متحده امریکا.»

در رابطه با نقش نظامیان و آنچه وزارت دفاع انجام داده است، تحلیلگران بر این نظراند که نمی توان از جنرال پتریوس که اکنون ریاست " سی آی ای" را دارد، انتظار آن را داشت که از نظرش دایر بر اینکه جنگ افغانستان بسیار زیاد در جهت درستی بوده است منصرف شود. همین پتریوس بود که با ستراتیژی ضد شورشگری اش، ادعا می کرد قدرت تحرک و توانایی طالبان پس زده شده است. بنابراین تجویز مقداری فشار نظامی بیشتر را برای تضعیف بازهم بیشتر طالبان می توان در ستراتیژی وزارت دفاع امریکا تصور کرد.

اما موقف تازه بی که سازمان استخبارات مرکزی ایالات متحده امریکا (سی آی ای) در جنگهای جاری به دست آورده است خود قابل تأمل است. به تاریخ دوم سپتمبر روزنامه واشنگتن پست از قول یک مقام " سی آی ای" آورده است که: " سی آی ای" به «یک جهنم ماشین آدم کشی» تبدیل شده است. او بعداً آنچه را اظهار کرده بود اصلاح کرده و گفته است «به یک جهنم ابزار عملیاتی» تبدیل شده است. سازمان استخبارات مرکزی ایالات متحده امریکا که قبلاً وظیفه جمع آوری و تحلیل اطلاعات را داشت، اکنون عملیات توسط هواپیماهای بدون پیلوت را هدایت می کند. واشنگتن پست نوشته است که بیش از یک سوم پرسونل " سی آی ای" که قبلاً عمدتاً در شعبات تحلیل اطلاعات کار می کردند، اکنون در خدمت عملیاتی قرار دارند که " سی آی ای" انجام می دهد. استفاده فزاینده از هواپیماهای بدون پیلوت در پاکستان که منجر به کشته شدن شمار زیاد سران و اوپراتیوی های القاعده شده است و همچنان تجربه جنگ لیبیا که یک حکومت قوی دچار انقراض می شود، می تواند مواضع طرفداران جنگ با هواپیماهای بدون پیلوت را تحکیم بخشد. شاید در آینده در فقدان نیروی بشری جنگی کافی در افغانستان از همین متود در افغانستان و پاکستان نیز استفاده بیشتر گردد.

به گزارش " ای پی اس" مورخ ششم سپتمبر، گارت پورتر تحلیل گر و کارشناس سیاست امنیتی ایالات متحده امریکا بر این نظر است که: در سال 2009 جنرال دیوید پتریوس هوشدار داده بود که از هواپیماهای بدون پیلوت در پاکستان زیاد استفاده نشود که احساسات ضد امریکایی را تحریک می کند. اما اکنون نظر قبلی جنرال دیوید پتریوس که ریاست "سی آی ای" را دارد شاید برایش مناسب به نظر نخورد. زیرا منافع موسساتی " سی آی ای" چنان نیرومند است که هیچ رئیسی شاید در برابر آن مقاومت نتواند.

4- تحلیل‌های جیوستراتژیکی و جیوپولتیکی،

آنچه تا اکنون در تحلیلها گفته شد، همه مسئله طالبان را به مثابه یک هدف عمده از حضور و جنگ امریکا در افغانستان می شناختند، این در حالی است که افغانستان در یکی از حساس ترین نقاط

سرنوشت ساز ستراتژیک جهان قرار دارد. حضور امریکا را باید با ظهور قدرتهای نوخاسته صنعتی قاره مانند هندوستان و چین که رقبای بالقوه و بالفعل آن کشور اند، در رابطه با کنترل منابع سرشار انرژی در آسیای میانه و در رابطه با نقشی که روسیه هنوز هم می خواهد نفوذ اقتصادی و سیاسی اش را بر همسایگان بلافصلش اعمال کند، باید بیشتر اهمیت دهیم. بحران مالی و اقتصادی که دامنگیر ایالات متحده امریکا شده و نرخ بیکاری را در آن کشور بیشتر از 9 درصد ساخته است، همراه با آن پایین آمدن رتبه اعتباری (کریدتی) امریکا در بازارهای مالی جهان، همه و همه بیانگر افول قدرت یکه تاز این یگانه ابرقدرت جهانی کنونی است.

با اینهم نمی توان تا چند سال دیگر انتظار داشت که این ابرقدرت ساختارهای جیوپولتیکی و جیواستراتژیکی اش را از اقصا نقاط جهان به زودی برچیند. شدت اختلافات امریکا و پاکستان که روز تا روز بیشتر می شد، با عملیات مشترکی که اخیراً منجر به دستگیری رهبر عملیات بین المللی القاعده در پاکستان شد، نشانه ای از بهبود دوباره این مناسبات شمرده شده می تواند. نگرانیهایی که از ناحیه شورشها و ناامنیها در پاکستان گریبانگیر امریکا است، تا هنوز هیچ راه چاره ای نیافته است. امریکا حتا با هندوستان نیز کدام اتحاد استواری برای تامین ثبات در منطقه ندارد. چین، روسیه و هندوستان که هر یک مخالف حضور درازمدت امریکا در افغانستان می باشند، از اینکه در حال حاضر امریکا علیه تروریسم دشمن مشترک آنها در افغانستان می جنگد راضی اند. امریکا نیز در همه احوال تا هنوز دیدگاه های ستراتژیکش را در برابر هیچ یک از آنها تغییر نداده است. مادامی که باوجود ضعف اقتصادی امریکا ساختارهای جیوپولتیکی اش در منطقه و از جمله پایگاه هایی که در افغانستان دارد، به زودی برچیده شدنی نباشد، حضورش باید به شکلی توجیه گردد. نوع جنگ با طالبان در قلمرو افغانستان به دلایل مختلف و از جمله و عمدتاً به دلیل این چشمداشتهای ستراتژیک ماسوای شورشگری طالبان امر حتمی به نظر می خورد. البته سرنوشت این پروسه را زمان تعیین خواهد کرد. به نظر من، همینکه رایان کروکر در مصاحبه اش با رویترز می گوید « برای اینکه چه بکنیم، من فکر می کنم که ما باید چنان شکیبایی ستراتژیک نشان بدهیم که برای بردن یک جنگ طولانی لازم است». در یک برخورد ستراتژیک به اظهارات جنگ طلبانه رایان کروکر، این جمله اش می تواند بسیار پر معنا باشد.